

فرخ نگهدار

# مانیفست اصلاح طلبی

با تلاش برای:

○ منع مجازات به خاطر عقیده

○ لغو نظارت استصوابی

○ عادی سازی مناسبات با امریکا

به سوی آینده ای بهتر حرکت کنیم

Farrokh Negahdar

## A Manifesto of Reformism

Let us strive to achieve

- + The Abolition of Belief Based Punishment
- + The Lifting of Restrictions on Participation in General Elections
- + The Normalisation of US-Iranian Relations

... and pave the way for greater ideals

CENTER FOR INTERNATIONAL STUDIES  
MASSACHUSETTS INSTITUTE OF TECHNOLOGY

The Past and Future of Reform in Iran

February 5-7. 2007

Cambridge, Massachusetts

## مانیفست اصلاح طلبی

### مبحث اول: مبنای نظری

1. توافق روی یک مدل تحلیلی ضروری است----- 2
2. اهمیت تحلیل معنای دولت ..... 4
3. مبنای انتخاب خط مشی سیاسی تحلیل معنای دولت است..... 7

### مبحث دوم: طراحی خط مشی سیاسی برای اصلاح طلبی

4. تعیین عرصه های سیاست کلان و تشخیص مبرم ترین نیازها..... 11
5. عرصه اول: سیاست گذاری برای تغییر در تناسب قوا و ساختار قدرت..... 11
- a. اصلاح طلبی و نهادهای قدرت..... 12
- b. اصلاح طلبی و جناح های حکومتی ..... 12
- c. اصلاح طلبی و انتخابات در جمهوری اسلامی..... 13
6. عرصه دوم: سیاست گذاری برای تغییر رفتار حکومت با مردم ..... 16
- a. مقاومت در برابر بسط حوزه تصدی دولت در اقتصاد..... 16
- b. مبارزه برای بهبود وضع حقوق بشر و آزادی ها..... 16
- c. نقش محوری مبارزه علیه مجازات به خاطر عقیده..... 17
- d. NGO ها و نیروهای سیاسی..... 17
7. عرصه سوم: سیاست گذاری برای تغییر رابطه ایران با جامعه بین المللی..... 18

با سلام بر حضار گرامی و تشکر از برگزارکنندگان سمینار بخصوص خانم فاطمه حقیقت جو که زحمت اصلی را بر دوش داشته اند.

صحبت امروز من بر می گردد به مقایسه مبانی نظری راه هایی که مخالفان وضع موجود در ایران برای تغییر پیشنهاد می کنند. غرض از این مقایسه این است که به این سوال پاسخ دهم که چرا اصلاح طلبی برای دموکراسی خواهان راه مطلوب است.

بحث خود را با پاسخ به سوال فوق تمام نمی کنم. زیرا اصلاح طلبی خود هنوز سیاست نیست. روش پیشبرد سیاست است.

قسمت دوم بحث من تلاشی است برای طراحی یک خط مشی اصلاح طلبانه در قبال وضعیت جاری. با بیرون کشیدن شعارها، یا سیاست های تاکتیکی، از درون خط مشی پیشنهادی سخن را به پایان خواهم برد.

## مبحث اول: مبنای نظری

### 1. توافق روی یک مدل تحلیلی ضروری است

سنت چپ در تحلیل اوضاع و تنظیم خط مشی سیاسی عمدتاً بر تئوری های مارکسیستی متکی بوده است. نزدیک به دو دهه است که اعتبار این سنت و روش های برخاسته از آنها در ذهن اکثر آن فعالان شکسته و فضای ارزشی آن رنگ باخته است. هیچ مدل یا روش تحلیلی دیگری نیز جایگزین نشده است. بسیاری از صاحب نظران اساساً به طراحی یک چارچوب framework معین و همه پذیر نیازی نمی بینند. سیاست گذاری برای آنان "امری مشخص" است که در هر وضعیت باید برای همان وضعیت تحلیل و استراتژی تدوین کرد. برخی این بی نیازی را ناشی از پایبندی به "پراگماتیسم" می فهمند. برخی دیگر، بی آنکه عیبی و یا مزیتی برای مدل سازی قایل باشند، در این باره سکوت می کنند.

به تجربه به این نتیجه رسیده ام که تحلیل وضعیت و انتخاب خط سیاسی مبتنی است بر اصول ارزشی (و به طور دقیق تر مجموعه کاراکتر سیاست گذار) از یک سو و مجموعه فاکت ها، اطلاعات، دریافت ها و تجارب وی از سوی دیگر.

برخلاف بسیاری که انتخاب خط سیاسی و طراحی جزئیات آن را مستلزم تجهیز به تئوری ها و دانش های آکادمیک می بیند، معتقدم رهبری سیاسی حرفه ای است که آن را در مراکز آموزش عالی تدریس کنند. سیاست ورزی یک "تئوری علمی فراگیر" ندارد.

تحصیلات آکادمیک روسای جمهور کشورها، رهبران احزاب سیاسی، نمایندگان پارلمان ها، فرمانداران و سناتورها در امریکا و دیگر جاها معمولاً "علم سیاست" نیست. در فضاها دموکراتیک و شفاف، یعنی آن جا که باند بازی و قدرت طلبی دسیسه آمیز مسلط نیست، برای انتخاب رهبری سیاسی، توانایی در پاسداری از ارزش ها، در پیگیری هدف ها و در دفاع از سمت گیری های هم اندیشی شده، توانایی در جلب حمایت و اعتماد بازیگران اصلی تعیین کننده است. در یک فضای هوموژن *homogenous* این توانایی ها بیش از همه با میزان مهارت در استدلال، با قدرت مدیریت و احاطه بر امور، با میزان آتوریته و محبوبیت و معروفیت اجتماعی و عوامل دیگری از قبیل سنجش پذیرند. دانش موختگان دانشکده های علوم سیاسی بیشتر برای دست یاری، مشاورت، پژوهش و بستر سازی برای تصمیم سازی های رهبران سیاسی و یا برای ادامه کار آکادمیک تربیت می شوند. کسانی از این دست بیشتر به *career politician* شهره هستند. احزاب سیاسی رهبران خود را در درون خود می پرورند. آنها را نمی توان از "بیرون" استخدام کرد.

از زندگی آموخته ام که قبول یک "جهان بینی" و یا قبول یک "تئوری فراگیر" مبنای وحدت در حرکت سیاسی نیست. اما این حرف به این معنا نیست که تصمیم سازی و بسیج نیرو حول آن به هیچ کار نظری نیازمند نیست.

برای پیش برد یک حرکت هماهنگ و یک پارچه - علاوه بر اشتراک در بنیان های ارزشی و اهداف و سمت گیری های سیاسی عمومی و علاوه بر دسترسی یکسان به منابع اطلاعات - تولید مفاهیم (زبان) مشترک و طراحی مدل ها، ابداع مندها، تنظیم معیارهای مشترک برای تحلیل و سنجش و سیاست گذاری اهمیت حیاتی دارد. این کارها هم توافق روی چپستی اختلاف ها را تسهیل می کند و هم عرصه های یگانگی نظر را آشکارتر می سازد.

انجا که ایده آل ها و اهداف سیاسی مشترک است انبوهی از اختلافات قطعاً ناشی از "سوء تفاهم"، یعنی ناشی از گزینش مترها و مدل های متفاوت، و یا ناشی از اطلاعات ناقص و یا متفاوت بوده است.

از برکت پاکشایی ژورنالیسم صوتی، تصویری و نوشتاری به اینترنت گشایش غریبی در پر کردن شکاف های اطلاعاتی داشته ایم. این تحول تأثیری بسیار شگرف در زدایش انبوهی از سوء تفاهم ها داشته و خواهد داشت. روانی بی سابقه و سرشاری اطلاعات تا همین جا هم زبان زبر سیاست را سخت سانسیده و رشد فرهنگی غریبی پدید آورده است.

هر چند خورجین فسیل شدگان سیاسی هنوز مملو از دشنام هاست، اما راه گفتگو نسبت به دو دهه قبل بسیار گشاده تر است. این تحول عمیق تر خواهد شد هرگاه ما آگاهانه نخواهیم با لمیدن بر "افتخارات تاریخی"، یا به ضرب ترساندن همراهان از مخالفان، وحدت صفوف حزب خود را حفظ کنیم؛ هرگاه ما نخواهیم از راه "غیر سنتزی" برای خود حس تعلق گروهی تولید کنیم.

تولید حس تعلق گروهی فوق العاده ضروری است. اما برای اجرای عمل سیاسی آگاهانه، هماهنگ و قدرتمند همسان سازی مفاهیم، مدل ها و متدها و بر پایه آن فرآوردن تحلیل ها و ارزیابی های مشترک اهمیتی کلیدی دارد. یک سازمان سیاسی مدرن و دموکراتیک قادر نیست بدون تجهیز به زبان مشترک و تحلیل مشترک برای خود خط مشی سیاسی معین تدوین و اجرا کند.

در راستای تلاش برای همسان سازی مفاهیم و تولید زبان مشترک این نوشته احزاب سیاسی را نهادهایی تعریف می کند که برای کسب و اعمال قدرت دولتی پدید آمده اند و مجموعه فعالیت و حیات آنان در سه عرصه زیر تفکیک پذیر است:

- سیاست کلان **macro-politics** به عرصه هایی مربوط است که حزب برای تأثیر گذاری بر سیاست دولت ملی و یا اوضاع بین المللی سیاست گذاری می کند؛
  - سیاست خرد **micro-politics** به مسایل درون حزبی، سازمانگرانه، ساختاری و مدیریتی، به شیوه گزینش رهبری و توزیع مواضع قدرت در درون حزب، به حقوق و وظایف ارگان ها و اعضاء حزب مربوط است.
  - سیاست گذاری در عرصه مزو **meso-politics** مجموعه سیاست گذاری هایی را در بر می گیرد که نه به عرصه خرد و نه به عرصه کلان (و یا به هردوی آنها) مربوط است. مثل تلاش ها و تدابیر برای برای تدوین اصول ارزشی، هویت سازی، نوستالژی و تاریخ آفرینی در ذهن عضو، برای تولید عرق گروهی، برای تصویر پردازی و تصور سازی از خود در ذهن مردم، و ..
- این مدل را من با الهام و عاریت گیری از مدل های مختلف تحلیل سیاست **policy analysis**، با عنایت به تجربه و پیشینه کار احزاب سیاسی مدرن و عرصه ها و شیوه های تصمیم سازی های آنان پردازش و تعریف کرده ام. عناوین **macro-politics** و **micro-politics** در حقیقت اقتباسی است از مفاهیم **macroeconomics** و **microeconomics** در علم اقتصاد. برخی نظریه پردازان اصطلاح **meso-economics** را برای اشاره به مجموعه مسائلی به کار می برند که به موضوع علم اقتصاد، یعنی اختصاص منابع، بر می گردد اما به اقتصاد خرد یا کلان مربوط نمی شود.

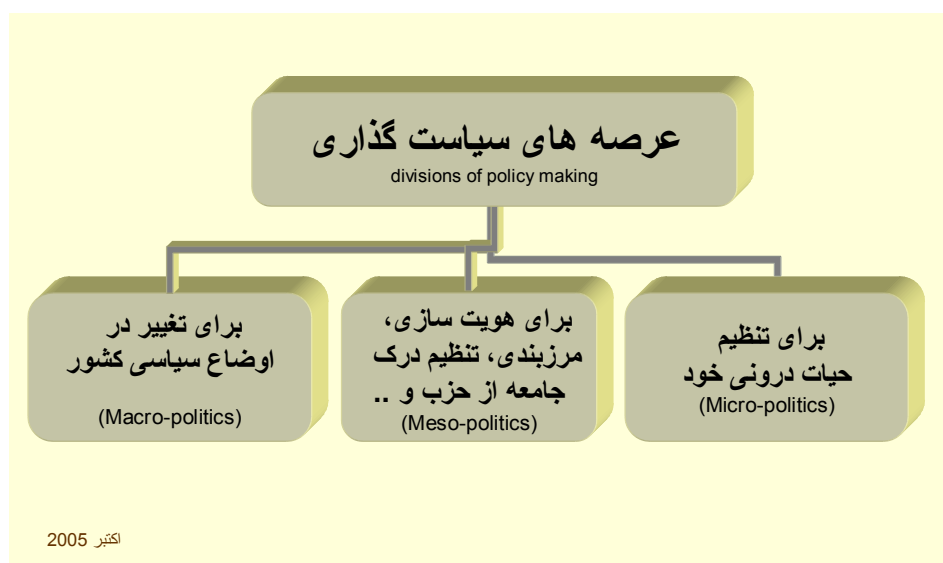


Figure 1

این سه عرصه سیاست گذاری عرصه هایی کاملاً مرتبط با یک دیگر و برخاسته از مبانی ارزشی، اهداف و سمت گیری های بنیادین حزب اند. فعالیت های سیاسی، سازمانگرانه و هویت پردازانه احزاب سیاسی مجموعه ای در هم تنیده اند. مثلاً مناسبات درونی غیردموکراتیک با برنامه و هویت تمامت طلب و با سیاستی خشونت گرا و مستبدانه همانقدر در پیوندند که یک ساختار پلورالیستیک و انتخابی با هویت دموکراتیک و با خط مشی خشونت زدا و صلح جو.

در بحثی که امروز در این کنفرانس عرضه می شود من به وجوه مایکرو و meso و مزو می گردم. این هر دو وجه از فعالیت حزبی خود محتاج تحلیل جداگانه است. آنچه در این نوشته در مرکز بحث است محدود است به سیاست گذاری در عرصه کلان، به سیاست گذاری در قبال حکومت.

اما سیاست گذاری های نیروهای مخالف (متماایل به دموکراسی) در آخرین تحلیل، معطوف است به تغییر در عرصه های زیر:

1. در ساختار حکومت: توزیع مواضع قدرت و سیستم حقوقی کشور
2. در رفتار حکومت با مردم: با شهروندان و با گروه های اجتماعی
3. در رفتار حکومت با جهان: با سایر کشورها و با جامعه بین المللی

این تقسیم بندی را در دیاگرام زیر هم می توان نمایش داد.

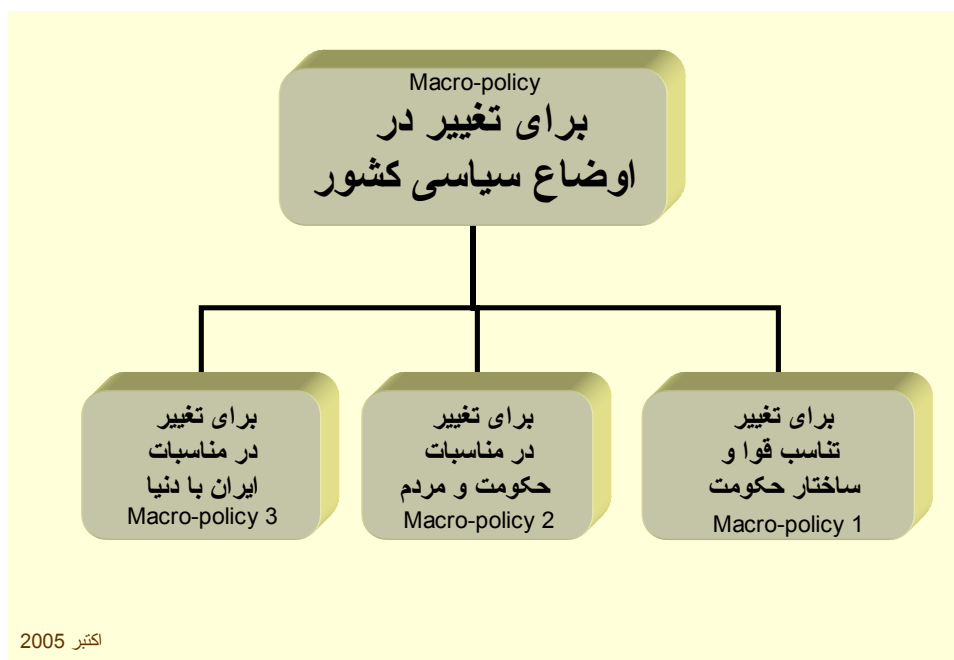


Figure 2

اما اگر هدف از سیاست گذاری تغییر سیاست دولت (policy change) یا تغییر دولت (regime change) است، قبل از این که ما الگوی خود را برای تدوین خط مشی سیاسی تکمیل کنیم خوب است به یک سوال اساسی دیگر هم پاسخ دهیم: آیا می توان اختلاف تمام جریان ها و نطه های سیاسی در زمینه خط مشی سیاسی را به اختلاف بر سر یک اصل، یا فرض، بنیادین تقلیل داد یا منتهی کرد؟

## 2. اهمیت تحلیل معنای دولت

می گویند از زمانی که علوم شاخه های فلسفه بوده اند، یکی از مشهورترین تلاش ها این بوده است که هر شاخه بر پایه یک اصل یا فرض بنیادین بنا نهاده شود.

فلسفه مارکسیستی تمام مکاتب فلسفی را بر اساس پاسخ این سوال دسته بندی می کند: "شعور مقدم است یا ماده". تمام هندسه متکی بر پاسخ به این سوال است که از خارج از یک خط چند خط به موازات آن می توان رسم کرد.

پاسخ به این سوال اساسی هندسه را به اقلیدسی و ریمانی تقسیم می کند. اصل اساسی فیزیک نیوتونی همان  $F=mv$  است. همه علم اقتصاد بر این فرض پی افکنده شده که نفع شخصی انگیزه اصلی هر نوع فعالیت اقتصادی است.

خیلی جالب خواهد بود هرگاه ما بتوانیم در کار سیاست گذاری از این الگو تقلید کنیم. یعنی یک سوال یا اصل واحد را چنان بنیان بگذاریم، که *postulate* کنیم، که انتخاب راهبردها و راه کارهای سیاسی ما از پاسخ ما به آن سوال ناشی شوند؟ اختراع چنین اصلی در سیاست گذاری بسیار بسیار کمک کننده است. می گویم "اختراع"، چون ادعای "کشف" در این زمینه اگر دیگر فریبی نباشد خود فریبی است. چنین اصلی ساختگی (اما نه دروغین) است و وجود خارجی ندارد. این کار برای تبادل فکر و تولید فهم مشترک است.

این که عموم صاحب نظران مساله مرکزی سیاست را مساله دولت (state = حکومت) می بینند کار ما را خیلی راحت می کند و ما می توانیم با استخدام آن تمام نحله های سیاسی را - بسته به این که از "دولت" و از رابطه دولت-ملت در دنیای مدرن چه درکی داشته باشند - به فرق مختلف تقسیم کنیم.

کار ما باز هم راحت تر خواهد شد هرگاه ما **خط مشی های سیاسی** نحله های سیاسی، و نه خود آنها<sup>1</sup>، را بسته به این که ماهیت دولت (حکومت) را چه گونه تعریف کنند، به 2 گرایش عمده تقسیم کنیم:

- گرایشی که دولت را **عامل سلطه** یک گروه از جامعه بر گروهی دیگر می شناسد و

- گرایشی که دولت را **نهاد تامین خدمات عمومی** برای همه جامعه تعریف می کند.

این تعریف فقط یک "تیپ ایده آل" و خیلی افراطی است. با نگاهی از نزدیک تر می توان عناصر نرم کننده به آن افزود:

- فکری که دولت را عامل سلطه می داند و برای آن عموماً ماهیت طبقاتی، عقیدتی (ایدئولوژیک)، نژادی (یا قومی)، و به هر حال نوعی "تعلق و هویت گروهی" در نظر می گیرد.

- کسی که دولت را نهادی خدمات رسان می بیند که متعلق به تمام جامعه و مستقل از گروه های اجتماعی است اما همواره زیر فشار آن ها برای تامین منافع خود قرار دارد.

من خود سالها دولت-ملت را، نه یک نهاد همگانی، که یک نهاد طبقاتی می دانسته ام. اما به مرور دریافتم که دولت یک نهاد خدمات رسانی عمومی است که کنترل اهرم های آن محل نزاع گروه های متفاوت منافع است. حتی زمانی که دولت توسط یک گروه کاملاً ایدئولوژیک و بسته کاملاً تسخیر شود، باز خوب می توان دید که نه تنها دولت نمی تواند یک نهاد خدمات رسانی به ملت نباشد؛ بلکه به مرور گروه های دیگر در حد توان خود، با فشار از بیرون، یا با نفوذ به درون، قدرت مطلقه، یا تمایل به طرفداری انحصاری از یک گروه، را می شکنند.

در ایران برای قرن ها خوانین و روحانیون قدرت مند ترین گروه های اجتماعی برای اعمال نفوذ بر حکومت بوده اند. در ایالات متحده گروه های نژادی غیر اروپایی تا مدتها از حلقه قدرت برکنار بوده اند. تنها در نیم قرن اخیر تا حدود زیادی وضع فرق کرده است. در شوروی تمام "استثمارگران"، به شمول سرمایه داران، ملاکین، روحانیت، و حتی بعدتر خرده مالکین، همه سرکوب و برچیده شدند. اما رشد طبقه متوسط، با خواست آزادی و مشارکت، "یک دست بودن" قدرت سیاسی را در هم ریخت. در اروپا سرمایه داران سلطه ملاکین و روحانیت را کنار زدند. اما طولی نکشید که تسخیر دولت عرصه رقابت احزاب کارگری و بورژوازی شد. در آلمان پس از یک قرن و نیم اکنون جامعه به جایی رسیده است که این دو گرایش اصلی سیاسی به طور طبیعی به ائتلاف میرسند بدون این که این ائتلاف به دلیل نگرانی های قومی-ملی باشد. تشکیل دولت ائتلافی به سبک آلمان در کشورهایی که در آن ها گروه های اجتماعی و احزاب مربوطه کمتر شکل گرفته اند کمتر قابل تصور است.

هر جا که جامعه مدنی کاملاً شکفته و رسیده *mature* باشد مطالبات گروه های اجتماعی، در چارچوب مصحلت عمومی، و کم و بیش متناسب با اهمیت و توان هر یک، در سیاست های حکومت بازتاب می یابد. تاریخ نشان می دهد حد و دامنه تاثیر گروه های اجتماعی بر سیاست های دولت از یک سو به توان و امکانات آن گروه معین و از سوی دیگر به سطح رشد عمومی جامعه مدنی بستگی دارد.

<sup>1</sup> در این جا گروه بندی خط مشی های سیاسی مورد نظر است. ماهیت و هویت نیروهای سیاسی، که که مبتنی بر یک بررسی تاریخی، اجتماعی، عقیدتی و فرهنگی است، مورد نظر مقاله حاضر نیست. علاقه مندان به این کار می توانند به مقاله دیگری تحت عنوان: "تعریف، گروهبندی و خصلت نگاری نیروهای سیاسی کشور و با نگاهی به چشم انداز" (1992) مراجعه کنند. لینک برای دریافت مقاله:

اصلا تصادفی نیست که در کشورهایی که نهادهای مدنی قدرت مندترند عرصه سیاست عرصه کشاکش گروه های اجتماعی مختلف برای تاثیر گذاری بر سیاست ها، قوانین و ترکیب حکومت است. هرچه این نهادها قوی تر باشند فکر انقلاب سیاسی و regime change اندیشه ای کم طرفدارتر و فکر انجام اصلاحات معین در همان رژیم فکری پرفرودارتر است.

در پس فکری که باور دارد رژیم جمهوری اسلامی ایران اصلاح پذیر نیست درکی تمامت گرا از مفهوم دولت لانه دارد. چنین فکری - مثل نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی - حکومت را نه یک دستگاه خدمات رسانی که فی نفسه بی طرف است، بلکه وسیله اعمال حاکمیت یک گروه - مثلا مومنان - بر دیگران تلقی می کنند. اصلا تصادفی نیست که تمام جریان هایی که پرکناری یا سرنگونی حکومت اسلامی را هدف خود اعلام می کنند قبول ندارند که طیف حاکم تمایلات بخشی از جامعه ایران را منعکس می کند و لذا یکی از مولفه های اصلی (حذف ناشدنی) هر سیستم سیاسی دموکراتیک باقی می ماند. است. هدف آنها، درست مثل طرفداران رهبری جمهوری اسلامی، نه توافق با مخالفین، که حذف آنان از صحنه سیاسی کشور است.

مقایسه ای میان تجربه عراق صدام حسین و افریقای جنوبی بوتو جالب توجه است. در هر دو کشور یک اقلیت زورگو و بشدت بسته حاکم بودند. اما عراقی ها (و امریکایی های مداخله جو)، بر خلاف رفتار کنگره ملی افریقا ANC با احزاب سفید پوست، قبول نداشتند که بعضی ها هم مثل طرفداران مقتدا صدر و یا عبدالعزیز حکیم نباید کلا از صحنه سیاسی حذف شوند چون گروهی از مردم عراق از آنها طرفداری می کنند.<sup>2</sup>

عموم نیروهای شرکت کننده در انقلاب بهمن، که این روزها 28 امین سالگرد آن است، به شمول سازمان ما، سازمان فدائیان، اصلا قبول نداشتند که اداره کشور به روش پهلوی ها خواست و تمایل اقلیت معینی از جامعه ماست و سرکوب آن نه تنها دموکراتیک نیست، بلکه مشکل آفرین است. فقط گروه های قلیلی از شرکت کنندگان، مثل مرحوم مهندس بازرگان، در انقلاب نگران سرکوب خودکامانه و انتقام جویانه سران رژیم سابق بودند.

تحلیل گردانندگان دولت های استبداد گرا از ماهیت دولت تحلیلی واقع نگر نیست؛ خود غرضانه است. دولت آن چیزی نیست که آنان تعریف می کنند. کسانی دولت را وسیله سرکوب می دانند که خود چنین قصدی دارند. اگر بگوئیم دولت وسیله سرکوب یک بخش از جامعه توسط بخش دیگر است، از چنین تحلیلی حریق بر می خیزد. دولت رکن ضرور و محصول تکامل جامعه بشری است. بدون دولت کار جامعه نمی گردد. تئوری هایی که زوال دولت را وعده می دهند هم در تجربه تاریخی و هم در استدلال نظری خود را باطل کرده اند.

### 3. مبنای انتخاب خط مشی سیاسی تحلیل معنای دولت است

حال ببینیم کسانی که برای حکومت ماهیت گروهی تعریف می کنند و کسانی که دولت را نهادی همگانی می بینند برای خط مشی خود در قبال حکومت چگونه هدف گذاری می کنند:

- جریان هایی که برای حکومت ماهیت گروهی قائلند؛ اگر خود جزء آن گروه باشند **حفظ حاکمیت** خود به هر وسیله را هدف اصلی قرار می دهند و اگر بیرون از آن گروه باشند **برچیدن** حکومت را هدف خط مشی خود قرار می دهند.

- جریان هایی که حکومت را نهادی همگانی و مستقل، اما تاثیرپذیر (به درجات) از گروه های اجتماعی معین، تعریف می کنند **اصلاح** سیاست ها، ساختارها و ترکیب حکومت، را هدف خط مشی خود قرار می دهند.

بر اساس این تحلیل، طیف نیروهای اپوزیسیون را با اطمینان به دو جریان عمومی سرنگونی طلب (یا برکناری طلب) و اصلاح طلب تقسیم کرد. مبنای این نام گذاری در وضع فعلی تحلیل هر نیرو از ماهیت دولت است و حسن بزرگ آن کاربرد این نام گذاری توسط اکثریت بزرگ فعالین هر دو جریان و دست کم عدم حساسیت جدی نسبت به آن است.

<sup>2</sup> در این جا برخی می گویند "پس تکلیف جنایات آنها چه می شود؟" من شخصا بعد از استقرار دموکراسی، و برای استقرار دموکراسی تنها شعار درست را "ببخش اما فراموش نکن" می شناسم. اما هرگاه جامعه کشش این حد از تحمل را نداشته باشد، می توان حتی به محاکمه علنی و قانونی کسانی که شاکی دارند هم تن داد. اما به هیچ وجه نباید از منحل کردن یا ممنوع کردن هیچ یک از گرایش های تاریخی - سیاسی کشور حمایت کرد.

مبنای این تقسیم بندی تفاوت نظر در ارزیابی از توازن قوا و امکانات برای تحول نیست. علت وجودی جریان اصلاح طلب و برکناری طلب اختلاف در تحلیل شرایط عینی نیست. این نیست که یک عده فکر کنند اصلاحات عملی تر از برکناری است و عده ای دیگر فکر کنند "حالا که می توانیم حکومت را برداریم چرا اصلاحش کنیم؟"

من می شناسم کسانی را که می گویند اصلاح طلبی و برکناری طلبی محصول مستقیم تحلیل ما از اوضاع سیاسی است. آنها معتقدند در این باره یک بار برای همیشه نمی توان و نباید تصمیم گرفت و ما باید نگاه کنیم ببینیم اصلاح طلبان و برکناری طلبان هر کدام چه میزان شانس دارند. مثلا وقتی خاتمی تازه آمده بود و نیرو وجود داشت اصلاح طلبی شانس و معنا داشت. اما با تمام شدن دوره آنها، بخصوص اگر برکناری طلبی جان بگیرد، چسبیدن به اصلاح طلبی بی معناست.

این طرز فکر پراگماتیک علت وجودی اصلاح طلبی و برکناری طلبی را توضیح نمی دهد. این تحلیل اصلا وظیفه خود نمی داند که دریابد اصلا چرا نگرش برکناری طلبانه، یا اصلاح طلبانه، شکل می گیرد و یا باید شکل بگیرد. این که ببینیم شانس کدام فکر بیشتر است یک کار است؛ این که استدلال و منطق پشت هر فکر را بشناسیم و تحلیل کنیم کار دیگری است. کسی که اصلاح طلبی و برکناری طلبی خود را به شرایط روز موقوف می کند، کسی که می گوید برکناری طلبی (یا اصلاح طلبی) وقتی صحیح است که برکناری طلبان قوی باشند، تولید حرکت، یا سمت گیری، سیاسی را وظیفه خود نمی داند. او این وظیفه را به دیگری محول می کند. این نحوه برخورد برای تعیین تکلیف، برای دنباله روی سیاسی، بسیار مفید است اما کمتر به درد رهبری سیاسی می خورد.

بسیاری از صاحب نظران خط مشی های اصلاح طلبانه و برکناری طلبانه را - نه بر اساس درک هر خط از مفهوم دولت بلکه - با خصلت مسالمت آمیز یا قهر آمیز مبارزه از هم تفکیک می کنند. مبنای نظری، و حتی آرمانی، اصلاح طلبی و برکناری طلبی مسالمت آمیز بودن یا نبودن خط مشی سیاسی نیست. مجددا تصریح می کنم که توسل به مسالمت یا قهر اصلاح طلب بودن یا نبودن نیروهای سیاسی را اثبات یا نفی نمی کند. البته در قرن گذشته برچیدن رژیم ها عموما قهرآمیز و به ندرت مسالمت آمیز بوده و اصلاح آنها، به عکس، عموما مسالمت آمیز و به ندرت قهرآمیز بوده است. اما روی هم رفته تاریخ هر چه پیش آمده امکان تغییر مسالمت آمیز بیشتر و زمینه اعمال خشونت کمتر شده است.<sup>3</sup> اکنون ما به جایی رسیده ایم که عمده ترین گرایش های سیاسی توسل به خشونت و روش های قهرآمیز را کلارد می کنند. از شواهد پیداست که حتی سازمان مجاهدین نیز در این زمینه به فکر افتاده است.

بنابر این بنیاد برکناری طلبی بر پایه فکری است که دولت را ماهیت طبقاتی، ایدئولوژیک، قومی، فرهنگی و لذا اصلاح ناپذیر می بیند و بنیاد اصلاح طلبی بر پایه فکری استوار است که دولت را نهاد خدمات رسانی عمومی دیده و میزان اصلاح پذیری آن را با فشار افشار اجتماعی ناراضی روی آن مرتبط می بیند.

این مدل تحلیلی البته، مثل هر مدل دیگری، شدت افراطی است و همسان واقعیت نیست. این مدل در واقع نوعی "تیپ ایده آل" است. وگرنه هر جریان سیاسی همیشه آمیزه ای از اصلاح طلبی و برکناری طلبی را حمل می کند و تمایز جریان ها در میزان کشش به یک سوست.

تشکل های سیاسی، بنا به درک خود از مفهوم حکومت، در باره مولفه های خط مشی خود در قبال حکومت تصمیم می گیرند:

✚ آنان که حکومت را یک ابزار اعمال سلطه گروهی تصور می کنند، هیچ اصلاح عمده ای را در اوضاع کشور، بدون خارج کردن حکومت از چنگ آن گروه، ممکن نمی بینند.

- این طرز فکر حکومت ها را - اگر خود در آن شریک نباشد - تصحیح ناپذیر تصور می کند و اگر خود در حکومت باشد هر نوع تمایل اصلاح طلبانه را "انحراف از اصول" می انگارد.
- این طرز فکر سیاست های حکومت را صرفا ناشی از ماهیت یا "سرشت" آن دیده به تاثیر فشار از پائین و به تاثیر تحول اجتماعی یا بین المللی بر سیاست های حکومت بی اعتناست. این طرز فکر هر تغییر در اوضاع کشور را تدبیری برای بقای حکومت ارزیابی می کند.
- این طرز فکر ساختار قدرت را کاملا هیرارشیک دیده تمام قدرت را در دست راس حکومت متمرکز می بیند. این طرز فکر شکاف ها و گروه بندی های درون حکومت را بی اهمیت می بیند و یا دائما تاکید دارد که در "حفظ نظام" همه متحدند.

<sup>3</sup> مبسوط بحث در اثبات این سیر کاهنده در مقاله ام با عنوان "خشونت و مدرنیته" مندرج است: نشریه راه آزادی، شماره 64، سال 1997



- برای چنین نگاهی هدف خط مشی سیاسی کسب قدرت سیاسی است از طریق برکناری (برچیدن، برانداختن، سرنگون کردن، ...) حکومت جمهوری اسلامی ایران؛
  - این طرز فکر منابع تامین نیرو برای برکناری حکومت را خیزش مردمی (مسالمت آمیز یا قهرآمیز) و فشار (یا مداخله) خارجی می شناسد.
  - ✚ آنان که دولت را یک نهاد خدمات عمومی تعریف می کنند اصلاح قوانین و سیاست های آن را، در اثر فشار از پائین، تحول اجتماعی و اوضاع بین المللی، ممکن می بینند.
  - این طرز فکر اساس خط مشی سیاسی خود را اعمال فشار از بالا و پائین برای واداشتن حکومت به امتیاز دهی و عقب نشینی قرار می دهد.
  - این طرز فکر - قطع نظر از تصویری که حکومت گران از ماهیت خود دارند - حکومت را اصلاح پذیر؛ و حد این اصلاح پذیری آن را با حد رشد جامعه مدنی و توان و امکانات گروه های اجتماعی مرتبط می بیند. لذا مطالبات خود را با حد رشد جامعه مدنی و امکانات گروه های اجتماعی مرتبط می کند.
  - این طرز فکر می گوید: تمام قدرت سیاسی در دست یک نفر (شاه یا ولی فقیه) متمرکز نیست و نمی تواند بشود. حکومت یک دست نیست. شکاف و اختلاف در حکومت را - حتی در شرایط ثبات سیاسی کامل - جدی و تاثیر جناح ها و عمل گروه های اجتماعی بر سیاست حکومت کاملا واقعی است.
- تاثیر نوع نگاه به حکومت در انتخاب سیاست نسبت به سایر نیروهای سیاسی نیز شایان توجه است. مثلا:

- سرنگونی طلبان مبنای همگرایی با سایرین را توافق بر سر برکناری جمهوری اسلامی قرار می دهند. آنها علاقه مندند همه نیروهایی که همین هدف را دارند در یک جبهه وسیع متحد شوند<sup>4</sup>. مذاکره و توافق از مهم ترین کارها برای هموار کردن راه این اتحاد است.

- اصلاح طلبان مبنای همگرایی با سایر نیروها را توافق بر سر یک برنامه (مطالبات) برای اصلاحات در جمهوری اسلامی قرار می دهند. آنها علاقه مندند ناراضیان از حکومت فعلی که برای اصلاحات برنامه واحدی دارند در یک جبهه وسیع متحد شوند. همسو کردن و یکسان کردن شعارها، مطالبات و تاکتیک ها از مهم ترین کارها برای هموار کردن راه این اتحاد است.

نگاه این دو گرایش به تاثیر عمل یک دیگر نیز قابل توجه است:

- سرنگونی طلبان فعالیت اصلاح طلبان را به زیان سرنگونی رژیم تلقی کرده انزوای آنان را بسود خود ارزیابی می کنند. سرنگونی طلبان در قبال اصلاح طلبان از یک سیاست انتقادی با مضمون افشاء و طرد پیروی می کنند.
- اصلاح طلبان عموما تاثیر فعالیت سرنگونی طلبان را به زیان اصلاحات می بینند؛ اما در قبال آنان بسته به مورد، روش های مختلف دارند. مثل: افشاگری، تبری جستن، گفتگوی انتقادی، همکاری موضعی و غیره.

در خاتمه این بحث اضافه کنم که گروه های سیاسی بسیاری، از جمله تمام چپ های انقلابی، قبول ندارند که در طراحی سیاست اتحادهای خود باید نگاه نسبت به دولت را مبنا قرار دهند. بسیاری از این گروه ها فکر می کنند مبنای اتحادهای سیاسی "نوع نظام سیاسی" است که آنها برای استقرارش مبارزه می کنند. مثلا بسیاری از جمهوری خواهان می گویند گرچه ما و سلطنت طلبان هر دو برای برکناری جمهوری اسلامی مبارزه می کنیم اما نمی توانیم اتحاد کنیم؛ چون هدف های جداگانه داریم. این فکر ناشی از ناپختگی و ناشی از عدم اعتماد به نفس و قطعاً موقتی است. وقتی رژیم صدام را برمی داشتند مضحک بود هرگاه گروه های مختلف حضور خود در کنگره ملی را به عدم حضور دیگری موکول می کرد.

<sup>4</sup> سرنگونی طلبان خام تمام گروه های سیاسی را مثل دولت دارای "ماهیتی خدشه ناپذیر" تصور کرده و از هر اتحادی با غیر می هراسند.

مبنای قطعی برای هر "سیاست اتحادها"، نه نوع رژیم جایگزین که، خط مشی سیاسی شماسست ؛ و مبنای انتخاب خط مشی سیاسی شما، قبل از هر چیز، نوع تحلیل شما از حکومت است. همه چیز به این برمی گردد که شما اصلاحات را ممکن می بینید یا ناممکن؛ که حکومت را اصلاح پذیر می بینید یا اصلاح ناپذیر.

همه مخالفان وضع موجود که حکومت را "اصلاح ناپذیر" تحلیل کنند، قطعاً هدف خود را "تغییر رژیم" regime change قرار می دهند. آنها قطع نظر از این که جمهوری خواه باشند یا سلطنت خواه، دینی باشند یا سکولار، چپ باشند یا راست همه در یک جبهه وسیع می گنجند و اگر با هم کار نکنند علتش یا نادانی است و یا محاسبات غلط سیاسی.

همه مخالفان وضع موجود، که حکومت را "اصلاح پذیر" بدانند، هدف خود را "تغییر در سیاست رژیم" policy change قرار می دهند. آنها قطع نظر از این که دینی باشند یا سکولار، چپ باشند یا لیبرال، همه می توانند حول برنامه و سیاست واحد برای پیشبرد اصلاحات با هم همکاری کنند و اگر نکنند علتش یا فرصت طلبی است و یا سوء تفاهم.

### حد موفقیت اصلاح طلبی و برکناری طلبی

ببینیم دو گرایش عمده برکناری طلبی و اصلاح طلب برای تغییر اوضاع کشور تا کتون چه بدست آورده اند؟

شواهد نشان می دهد برکناری طلبان به مرور نقشه خود را برای برداشتن رژیم به دو عرصه زیر معطوف کرده اند:

1. تلاش برای بسیج مردم برای خیزش علیه حکومت

2. تلاش برای افزایش فشار خارجی علیه حکومت

برخی از اصلاح طلبان استدلال می کنند تلاش های برکناری طلبانه تا کتون بی اثر بوده است. این ارزیابی دقیق نیست.

اعمال فشار جریان های عمده برکناری طلب، به خصوص مجاهدین و سلطنت طلبان، بر اروپا و امریکا برای جلوگیری از گشایش و بهبود مناسبات با ایران، با فعالیت اقتدار گرایان تندرو برای تخریب روابط با اروپا و امریکا همسو و تا حد معین به آن کمک کرده است.

در زمینه بسیج مردم برای خیزش علیه حکومت تلاش های برکناری طلبان گرچه به موفقیت نیاانجامیده اما بی اثر هم نبوده است. از جمله در مایوس کردن طیف هایی از مردم از ثمر بخشی انتخابات و یا پیگیری مبارزات مطالباتی.

اصلاح طلبان نیز عموماً تلاش خود برای پیشبرد اصلاحات در حکومت را به سه عرصه زیر معطوف کرده اند:

▪ تلاش برای بهبود رفتار حکومت با شهروندان و گروه های اجتماعی

▪ تلاش برای بهبود رابطه حکومت با دنیا

▪ تلاش برای اصلاح تناقضات ساختاری و نظام حقوقی کشور،

برخی از برکناری طلبان استدلال می کنند که تلاش اصلاح طلبان در زمینه های فوق تا کتون بی نتیجه بوده است. این ارزیابی دقیق نیست.

جریان های عمده اصلاح طلب، به خصوص جبهه مشارکت و دولت خاتمی، در افزایش حساسیت مردم نسبت به حقوق خود و اهمیت دموکراسی، به خصوص در افزایش فشار اجتماعی علیه شکنجه، اعدام سیاسی و ترورهای حکومتی، در تغییر نگاه دنیا در سنجش امکانات و ظرفیت ها برای تغییر در سیاست کشور نسبت به دنیا، نقش معین داشته اند. تلاش برای اصلاح ساختار حکومت و نظام حقوقی کشور نیز، گرچه به نتایج عملی نیاانجامیده اما حرکت اصلاح طلبان، به خصوص در دوره خاتمی، تناقضات در نظام سیاسی و مشکلات نظام حقوقی کشور را به وسعت در ذهن مردم مطرح کرده است. میزان مطالبه برای تغییر قانون اساسی، برای اصلاح قوانین جاری کشور به منظور تطبیق آنها با اصول جمهوریت، مردم سالاری و حقوق بشر با دهه های قبل غیر قابل مقایسه است.

برکناری طلبی طبعا از مبارزه مطالباتی، از اعمال فشار بر حکومت برای تاثیر گذاری بر سیاست های حکومت برکنار است. لذا امر سیاست ورزی و زمان سنجی برای طرح شعارها و خواسته ها برای آنان اهمیت زیاد ندارد. فعالیت های عملی آنان بیشتر معطوف به تحریم انتخابات یا تحریم ایران و یا تلاش برای جلب پشتیبانان بین المللی است.

عمده ترین تلاشی که از سوی برکناری طلبان ابتکار شد به طرح ایجاد یک جنبش فراگیر برای برگزاری رفراندوم برای تعیین نظام (یا تغییر قانون اساسی) باز می گشت. آنها تقریبا موفق شدند عمده ترین نیروهای برکناری طلب را حول شعار رفراندوم گرد آورند. آنها در ضمن موفق شده اند نشان دهند که راه حلی که برای گذر ایران به نظام دموکراتیک پیشنهاد می کنند خصلت مسالمت آمیز و مدنی دارد. اما شعار رفراندوم، که در مقابل اصلاح طلبی مطرح شد، فاقد ظرفیت های ضرور برای تاسیس یک حرکت پیگیر بود. رفراندومی ها عملا، به جز تحریم حکومت ایران در عرصه داخلی و خارجی، از تلاش برای تاثیر گذاری بر سیاست های حکومت برای دست یابی به اهداف دیگر باز مانده اند.

\*\*\*